

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی نظر فخر رازی در مورد قول عمر مبنی بر حرام بودن متعه

یکی دیگر از حرف‌های اهل سنت این است که می‌گویند عمر در یک جمع فراوانی و مجمعی از صحابه این کلام را گفته و احدی از صحابه او را انکار نکرده است؛ و معنای این عدم انکار آن است که صحابه او را بر این انکارش تأیید کردند؛ و خواستند همین را مصحح کار عمر قرار دهند. می‌گویند اگر واقعاً خلاف بود و چنین چیزی نبود، صحابه باید مخالفت می‌کردند.

در بعضی از کتاب‌هایی که وجود دارد، این مطلب آمده است؛ اما در صفحه‌ی 142 کتاب زواج المتعة آمده است: وَأَمَّا مَا يَنْسِبُ إِلَيْهِ مِنْ أَنَّهُ هُوَ الَّذِي أَعْلَمَ تَحْرِيمَ الْمُتْعَةِ فَذَلِكَ بَعِيدٌ جَدًّا لِأَنَّ عُمَرَ لَمْ يَنْسِبْ نَفْسَهُ فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ مُشْرِعاً فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) قَدْ حَرَّمَ وَإِنَّمَا كَانَ عُمَرُ بِوصف خليفة يَنْدَفُ أَحْكَامَ اللَّهِ وَيَمْنَعُ مِنْ مَخَالَفَةِ إِيَّاهَا دُنْبَالِ إِيْن هَسْتَنْد كَه بْگُوِيَنْد اَو خُودَش اَز پِيَش خُودَش اِيْن رَا نِيَاوْرْدِه اَسْت وَ بَه خَاطِر اَطْلَاعِي بُوْدِه كَه اَز نَسْخ پِيَاْمِبْر (ص) دَاشْتِه؛ وَ صَحَابِه اَو رَا تَأْيِيْد كَرْدَنْد.

فخر رازی نیز در صفحه‌ی 50 از جلد دهم تفسیرش یک کلام مفصلی را دارد؛ بعد از آن که کلام عمر را نقل می‌کند، می‌گوید: ذَكَرَ هَذَا الْكَلَامَ فِي مَجْمَعِ الصَّحَابَةِ فِي يَوْمٍ مِنْ الْأَيَّامِ مُشْرِعاً فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) قَدْ حَرَّمَ وَإِنَّمَا كَانَ عُمَرُ بِوصف خليفة يَنْدَفُ أَحْكَامَ اللَّهِ وَيَمْنَعُ مِنْ مَخَالَفَةِ إِيَّاهَا دُنْبَالِ إِيْن هَسْتَنْد كَه بْگُوِيَنْد اَو خُودَش اَز پِيَش خُودَش اِيْن رَا نِيَاوْرْدِه اَسْت وَ بَه خَاطِر اَطْلَاعِي بُوْدِه كَه اَز نَسْخ پِيَاْمِبْر (ص) دَاشْتِه؛ وَ صَحَابِه اَو رَا تَأْيِيْد كَرْدَنْد.

دوم این که او کانوا عالمين بأنها مباحة ولكنهم سكتوا على سبيل المداينة اينها هم می‌دانستند که مباح است اما علی سبیل المداينة از باب این که کوتاه بیايند، صحبتی نکردند؛ خواستند ظاهر را حفظ کنند و چیزی که ناخوشايند عمر نباشد را نقل نکنند. و فرض سوم این که: أَوْ مَا عَرَفُوا إِباحَتَهَا وَلَا حَرَمَتَهَا يََا اِيْنَكِه صَحَابِه نَمِي دَانَسْتَنْد اصْلاً مَبَاح اَسْت يََا حَرَام فَسَكْتُوا لَكُونَهُمْ مُتَوَقِّفِينَ فِي ذَلِكَ چون اينها متوقف بودند، سكوت کردند وَالْأَوَّلُ أَوَّلِي فخر می‌گويد اِيْن كَه بْگُوِيْم اِيْنها هَم اَلَم بَه حَرَمْت بُوْدَنْد، مَطْلُوب مَاسْت.

اما در مورد فرض و نکته‌ی دوم که مهم است می‌گويد: والثاني يعني اگر آنها می‌دانستند مباح است اما در مقابل عمر سكوت کردند يوجب تكفير عمر ويوجب تكفير الصحابة لأن من علم أن النبي (ص) حكم بإباحة المتعة ثم قال أنها محرمة محذورة من غير نسخ لها فهو كافر بالله اگر کسی بداند که پیامبر (ص) متعه را مباح کرده بوده، و بعد عمر بگوید این حرام است بدون این که ناسخی آمده باشد؛ برای آن حلیت کافر به خدا می‌شود. ومن صدقه عليه مع علمه بكونه مخطئاً كان كافراً أيضاً اگر کسی نیز این کافر را تصدیق کند، او هم می‌شود کافر.

می‌گوید اگر بخواهیم این نظر را بگوییم و هذا یقتضی تکفیر الأمة باید بگوییم همه امت کافر هستند و هو علی ضدّ قوله «کنتم خیر أمة» و این هم با این مطلب که قرآن می‌گوید شما بهترین امت هستید، در تعارض است. پس، به اعتقاد فخر رازی نمی‌شود به فرض دوّم ملتزم شد. **والقسم الثالث هو أنّهم ما كانوا عالمین بکون المتعة مباحة أو محذورة** این که گفته شود صحابه نمی‌دانستند متعه مباح است یا ممنوع فلذا سکتوا فهذا أيضاً باطل این هم باطل است **لأنّ المتعة بتقدير کونها مباحة تكون كالنکاح** اگر مباح است مثل نکاح است **واحتیاج الناس إلى معرفة الحال فی کلّ واحد منهما عام فی حقّ کلّ** این که مردم احتیاج دارند یا به نکاح و یا به متعه، عمومی است **ومثل هذا یمنع أن یبقی مخفیاً** نمی‌شود چنین چیزی هم مخفی باشد؛ بگوییم مطلبی مورد احتیاج عمومی مردم است، اما مردم از حلیتشان اطلاع ندارند **بل یجب أن یشتهر العلم به** باید همه به آن علم داشته باشند **فکما أن کلّ كانوا عارفين بأنّ النکاح مباح** چطور همه مردم می‌دانستند اصل نکاح دائم مباح است و می‌دانستند اباحه‌اش منسوخ نشده است، اگر واقعاً متعه هم حلال بود، باید همه مردم بدانند **وجب أن یكون الحال فی المتعة كذلك** . خلاصه آن که، فخر رازی می‌گوید: در مقابل کلام عمر سه صورت وجود دارد؛ یا موافقش بودند، یا مخالف بودند و سکوت کردند، و یا اصلاً جاهل بودند. صورت دوم و سوم تالی فاسد دارد؛ و فقط صورت اوّل باقی می‌ماند و ثابت می‌شود.

اشکال نظر فخر رازی

چند جواب در مورد نظر و سخن فخر رازی وجود دارد. **جواب اول** این است که به اعتراف خود اهل سنت، کسانی هم بودند که با عمر مخالفت کردند؛ حتی از میان اهل سنّت هم بودند. مثل: عمران بن حصین، علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین(ع)، ابن عباس، جابر بن عبدالله بن مسعود. پس، چه کسی گفته است در زمان عمر، وقتی عمر این حرف را زد، همه سکوت کردند؛ هیچ‌کس هیچی نگفت.

در کتب روایی خودتان هست که اینها مخالفت کردند. در صحیح بخاری در جلد ششم صفحه 33 می‌گوید: **قال عمران بن حصین نزلت الآیة المتعة فی کتاب الله ففعلناها مع رسول الله(ص)** عمران بن حصین از کسانی بوده که در زمان پیامبر(ص) بوده، می‌گوید آیه متعه نازل شد و ما آن را انجام دادیم؛ پیامبر هم انجام داده است. **ولم ینزل فی القرآن ما یحرّمه** در قرآن، آیه‌ای که بخواهد این را تحریم کند، نازل نشده است **ولم ینهی عنها** پیامبر(ص) هم از متعه نهی نکرد **حتّٰی مات** تا زمانی که مرد. عمران می‌گوید ما در زمان پیامبر به همراه آن حضرت این کار را انجام دادیم و آیه‌ای که آن را نسخ کند، نیامد و پیامبر نیز نهی نکرده است. بعد می‌گوید وقتی پیامبر از دنیا رفت، **قال رجل برأیه ما شاء** عجیب این است که فخر رازی در جای دیگری از تفسیرش می‌گوید این رجل یعنی عمر الخطاب.

شبهه اینکه در حدیث دوات و قلم، وقتی صحیح بخاری را ببینید، در هفت مورد قضیه دوات و قلم را می‌آورد و در شش موردش دارد **«قال رجل: أنّه قد غلبه الوجع نعوذ بالله گفت تب و بیماری بر پیامبر غلبه کرده است وإنّ الرجل لیهجّر»**؛ آن وقت در یکجا هم تعبیر می‌کند که **«قال عمر بن الخطاب»**. هم‌چنین در صفحه‌ی 131 از جلد 4 صحیح مسلم باب نکاح المتعه آمده است: **عن أبي الزبیر قال: سمعت جابر بن عبدالله** که جابر می‌گوید **کنّا نستمتع بالقبضة من التمر والدقیق الاّیام علی عهد رسول الله وأبی بکر** ما با یک قبضه خرما و آرد در زمان پیامبر و ابوبکر عقد موقت می‌کردیم؛ **حتّٰی نهی عنه عمر فی شأن عمر بن حریض** تا این که عمر از آن نهی کرد.

این هم معنایش آن است که جابر بن عبدالله دارد اعتراض می‌کند که در زمان پیامبر اینطور نبود که حلیتشان تمام شود. پس، اینطور نبوده که هیچ کس اعتراض نکرده باشد. نکته دومی که در مقابل کلام فخر رازی عرض می‌کنیم، این است که فخر رازی مسئله اجتهاد را قبول ندارد؛ و می‌خواهد بگوید عمر هم به عنوان اینکه پیامبر(ص) در آخر حرام کرد، آن را حرام اعلام کرده و

دارد اخبار می‌کند از قول پیامبر. کسانی که اجتهادی هستند و این کار عمر را روی مبنای اجتهاد تفسیر می‌کنند، آنها نه مخالفت صحابه به ضررشان است و نه سکوت صحابه به نفعشان است.

می‌گویند عمر اجتهاد کرده، هرکس می‌خواهد مخالف باشد و هرکس می‌خواهد موافق باشد. اما کسانی مثل فخر رازی که می‌گویند از روی اجتهاد نبوده، نقل می‌کنند که پیامبر در اواخر عمر آن را حرام کرده است. در روایت عمر، اولاً مسأله‌ی حلیت فی عهد رسول الله تا آخر بوده، چرا که می‌گوید «**كَانَتْ مُحَلَّلَاتٍ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ وَأَنَا أُحَرِّمُهُمَا**»؛ سؤال این است که جمله‌ی «**وَأَنَا أُحَرِّمُهُمَا**» اصلاً با این حرف قابل تأیید نیست. این جمله با حرفی که اکثر اهل سنت زدند مبنی بر آن که حرمت منسوب به خود عمر است و او اجتهاد کرده، بهتر از این است که بگوییم عمر دارد حرمت را از خود پیامبر نقل می‌کند. عرض من اینجا به فخر رازی این است که با ظاهر این روایت، اصلاً دیگر معنا ندارد بگوییم، سکوت این نظر را تأیید کرده است. وقتی می‌گوید من دارم تحریم می‌کنم و تا آخر زمان پیامبر حلال بوده، اینها دارند چه حرمتی را تأیید می‌کنند؟ سؤال این است که اگر واقعاً عمر خبر داشته به تنهایی، اینها چه چیزی را تأیید کرده‌اند؟

اینجا نکته‌ی خیلی ظریفی وجود دارد. خوب دقت بفرمایید. مغالطه‌ای در کلام فخر رازی است. عرض کردم اگر ما کلام عمر را روی اجتهاد بیاوریم، سکوت و مخالفت هیچ فرقی نمی‌کند؛ نه سکوت نافع است و نه مخالفت مضر است. می‌گوییم اجتهاد کرده است. منتها اشکالاتی که دیروز بیان کردیم، بر این نظر وارد می‌شود. و اگر بیاوریم روی این که فخر رازی و المنار می‌گویند عمر خبر داد که پیامبر نسخ کرده است، وقتی به اینها می‌گوییم چرا ابوبکر نگفت و چرا دیگری نگفت؟ می‌گویند عمر فقط خبر داد. حال، اگر عمر خبر داد، سکوت اینها معنا ندارد که امضاء باشد. چون اینها از تحریم خبر نداشتند؛ و مسئله‌ی تحلیل در ذهنشان بوده است. اینها هیچی نگفتند؛ نه اینکه کلام عمر را تأیید کرده باشند. فخر رازی و دیگران باید بگویند عمر و بقیه صحابه، یعنی جمع زیادی خبر داشتند که پیغمبر آخر عمرش تحریم کرده است. هیچ روایت و هیچ تاریخی شهادت بر این نمی‌دهد. پس، یک مغالطه‌ی خیلی عجیبی فخر رازی مطرح کرده است. چند نکته‌ی دیگر اضافه کنم که بحث این روایت را تمام کنیم. اولاً عمر آدم خشنی بوده؛ در این روایت هم تهدید به عقاب کرده است؛ با این تهدید، دیگر چه کسی جرأت می‌کرده بگوید تو داری ببخود می‌گویی؛ پیغمبر حلال کرده است.

گاه مثل (وَأَتَيْنَاهُنَّ قِنْطَارًا) می‌گویند آن زن وقتی اعتراض کرد، عمر از کلامش برگشت؛ بله، اما اینجا پیداست عمر تأکید داشته که این را از بین ببرد. یعنی معنایش این است که هر کسی مخالفت می‌کرده، حتی گفته بود که او را رجم می‌کند. نکته‌ی دوم این است که صحابه دیدند با این اصرار عمر چه بگویند؟! حتی ابن عباس مجبور شد مدتی سکوت کند؛ چرا که اثری بر مخالفتشان مترتب نبود.

به فخر رازی می‌گوییم شما ببخود مسئله را سه صورت کردید؛ صورت چهارم این است که سکوت کردند، چون می‌دانستند فایده ندارد. صورت پنجم این است که چون می‌ترسیدند مخالفت کنند، مخالفت نکردند. این حصری که شما آوردید، حصر عقلی نیست؛ بلکه صور دیگری هم دارد. بنابراین، اینها نکاتی است که مجموعاً برای اشکال به این روایت مطرح است.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.